

نقد مقاله بررسی تاثیر آراء اصولی امام خمینی (ره) بر فقه سیاسی ایشان

محمد طائبی اصفهانی

۲۳/ بهمن ماه/ ۹۴

در این نوشته دو نقد را که به نظر می رسد به نگارنده محترم (نویسنده مسئول) وارد می باشد بیان می نمایم، که یکی پیرامون بخش تعاریف مقاله و دیگری مربوط به برخی از ثمراتی است که نگارنده بر آراء اصولی امام (ره) در حوزه فقه سیاسی مترتب دانسته است، می باشد.

الف. نقد بخش تعاریف

۱. نگارنده محترم (نویسنده مسئول) در ابتدای مقاله و پس از بیان مقدمات و اهمیت موضوع مورد تحقیق خود به سبک متداول و مرسوم مقالات علمی، به تعریف مفردات یا اصطلاحات موجود در مقاله می پردازد اما هیچ یک از این تعاریف ارائه شده نقش جدی در مقاله ایشان ندارد، به عبارتی اگر تعریف "فقه" یا "سیاست" یا "فقه سیاسی" را غیر به از آنچه بیان کرد، تعریف نموده بود، باز هم محتوای مقاله ایشان همین مسیری را که پیموده است طی می کرد.

۲. مضافاً به اینکه وقتی واژه "فقه" را تعریف می نماید دو تعریف اصطلاحی از فقه را عرضه می دارد و مشخص نمی کند در این مقاله ملاک او کدام تعریف است (هر چند چون یکی از تعاریف از حضرت امام است مخاطب می فهمد او ملاک را تعریف ایشان از فقه قرار داده است) لذا اگر تعریف ابن شهید ثانی ملاک بررسی ایشان در تحقیق نبوده آوردن آن لغو است و اگر قصد مقایسه بین دو تعریف و اتخاذ یکی از آنها بعنوان مبنای تحقیق را داشته، لازم می بود به آن تصریح نماید.

۳. و آخرین نکته در مورد تعاریف اینکه ایشان فقه سیاسی را بدین نحو تعریف می نماید: "فقه سیاسی مجموعه قواعد و اصول فقهی برخاسته از مبانی اسلامی که عهده دار تنظیم روابط مسلمانان با خودشان و تنظیم روابط آنها با دیگر ملت ها بر اساس قسط و عدل برخاسته از وحی الهی است"

هر چند هنوز تعریف رسمی و مشهوری از "فقه سیاسی" وجود ندارد، اما تعریفی که ایشان ارائه میدهد خالی از اشکال نیست، زیرا با اینکه می پذیریم "علم فقه" دارای مجموعه ای از قواعد است، اما فقط قواعد و

اصول نیست، بلکه بدنه اصلی علم فقه را احکام و تجویزات تشکیل می دهند و علاوه بر آنها قواعدی نیز در فقه وجود دارد، این در حالیست که ایشان فقه سیاسی را که بخشی از فقه است به مجموعه اصول و قواعد برخاسته از مبانی اسلامی تعریف نموده است، که اگر چنین است احکام بدست آمده از این قواعد و اصول در کدام علم بحث می شود. لذا تعریف ایشان با غض نظر از برخی نواقص به تعریف علم اصول فقه نزدیک تر است.

ب. نقد محتوایی

اما اشکال محتوایی که به نظر جدی و مهم می باشد این است که نگارنده محترم در بحث خطابات قانونیه، در بخشی که با عنوان "تاثیر نظریه خطابات قانونیه بر فقه سیاسی" از تاثیراتی که این رأی اصولی حضرت امام (ره) در فقه سیاسی دارد موارد ذیل را مطرح می نماید :

چهار. عدم کفایت فقه فردی برای اداره جامعه

پنج. رویکرد جامعه گرا در مقابل رویکرد فرد گرا

شش. مرجعیت جامعه برای مصالح (در مقابل مرجعیت فرد)

این موارد همانطور که از عناوینشان پیداست اصلاً، احکام و ثمرات فقهی نیستند تا بخواهیم ادعا کنیم ریشه آنها در "آراء اصولی" امام و نتیجه ی قائل شدن به نظریه ی "خطابات قانونیه" است؛ بلکه این موارد مسائلی هستند که ریشه در مبانی "فلسفه فقهی" امام دارد و اینکه تعریف امام از فقه و کار ویژه های فقه در زندگی بشر با نظر مشهور فقهاء متفاوت است.

کأن نگارنده مدعی است از ثمرات اینکه امام قائل به نظریه خطابات قانونیه شده اند این است که فقه فردی را برای اداره جامعه کافی نمی دانند و یا جامعه را مرجع برای مصالح قرار می دهند، در حالی که مطلب به عکس است، یعنی چون حضرت امام در "مبانی فلسفه ی فقهی" خود فقه را برای اداره جامعه می دانسته اند نه صرفاً فقه فردی و ملاک و مرجع مصالح را جامعه می دیده اند و ... در نتیجه در "آراء اصولی" خود قائل به نظریه خطابات قانونیه گشته اند، فتأمل.

و فرق است بین "آراء اصولی" و "مبانی فلسفه فقهی" و نباید بین این دو مقوله خلط گردد و آنها را به حساب آراء خاص اصولی یک فقیه گذاشت.

لذا به نظر می رسد "آراء اصولی" یک فقیه بسیار متأثر از نگاه ها و "مبانی فلسفه ی فقهی" اوست و این مبانی باعث می شود یک فقیه آراء اصولی خاصی را بپذیرد یا تولید نماید و سپس با آن آراء اصولی به استنباط احکام بپردازد.

والسلام